

ردّ پای خلیل

ترجمنده: عبدالمجید رحمانیان

www.ketab.ir



میدان خلیل

میدان خلیل رحمانیان



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

با همکاری نشر ناطور.

حروف نگاری: مهسا موقتی.

صفحه آرایی: استودیو یونی کورن، طرز چاپ: میدان خلیل ناطور، نجفی.

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: ایران، نوبت چاپ: ۹۹/۱.

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، قیمت با جلد شمین: ۱۰۱/۰۰۰ تومان، قیمت با

جلد سخت: ۱۲۵/۰۰۰ تومان.

سرشناسه: رحمانیان، عبدالمجید، ۱۳۴۱، عنوان و نام پدیدآور: میدان

پای خلیل / نویسنده عبدالمجید رحمانیان، مشخصات نشر: تهران:

پیام آزادگان: ناطور، ۱۳۹۹. مشخصات ظاهری: ۶۹۸ ص.، مصور

(رنگی): ۲۷/۵×۱۴/۵ س.م، شابک: ۴-۵۳-۸۲۲۰-۶۰۰-۹۷۸، وضعیت

فهرست نویسی: فیبا، موضوع: مطهرنیا، خلیل، ۱۳۶۵-۱۳۳۸، موضوع:

جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷، شهیدان - خاطرات - ادبیات

کودکان و نوجوانان، رده بندی کنگره: DSR ۱۶۲۶، رده بندی دیویی:

۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲، شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۵۵۱۰۳.

نشانی: تهران، حدفاصل میدان فردوسی و خیابان استاد نجات اللهی،

کوچه نیایی، پلاک ۸. تلفن: ۱۷ و ۸۸۸۰۷۰۱۵ شماره: ۸۸۸۰۰۰۱۶

قم: خیابان هنرستان، بسیج ۱۱، روبه روی خیابان شهید رجایی، انتهای

کوچه سمت راست، پلاک ۲۰، تلفن: ۳۷۸۳۸۶۰۷، ۲۵

• فهرست

۱۱۹	نبرد در غرب	آغاز نوشته
۱۴۷	عبداللہ والفجر ۲	به نام خدای مجاهدان شهید
۱۵۹	حاشه در برد زرد	آغاز راهی دراز
۱۷۵	در آغوش مهر	خدا حافظ دشت عروس
۱۸۲	شهداء عراق سور	لحظه های بزرگ شدن
۱۸۹	مردان خستگ ناپاک	شکست سکوت
۱۹۹	امیدیه، هتل ایچ	آغاز هجرت
۲۰۷	جُفیر یا خاطره های تلخ	نیرو سازی
۲۱۹	رزمگاه طلائی	خلیل در نبردگاه
۲۲۷	جنگ در طلائی	المهدی؛ قرارگاه خلیل
۲۷۷	اندوه پس از خیبر	فصل جدید هجرت
۲۸۳	هجرت های پی در پی	در سرمای غرب
۲۹۳	تلخی ها و شیرینی ها	عملیات والفجرا
۲۹۹	زخم خورده های مجنون	زندگی در جنگ
۳۰۷	به بهانه ی وصیت نامه	همسفر

۴۷۹	زد و خورد های خط فاو	۳۱۱	حماسه ی بدر
۴۸۳	به سوی شیخ صالح	۳۱۷	نبرد مردان خلیل
۴۹۱	گزارش محمد هادی نعمتی	۳۲۳	به سوی انفجار پل
۴۹۵	ضد انقلاب در کمین	۳۲۵	تلاطم رزمگاه
۴۹۹	آغاز شناسایی ها در شیخ صالح	۳۲۹	خلیل در باران آتش
۵۰۵	شناسایی های پردلهره	۳۳۵	ضربه ی هولناک
۵۱۷	در دام دوست و دشمن	۳۴۱	سپه نشینی
۵۲۱	گذری به آموزش های نظری	۳۴۳	سرنوشت دو فرمانده ی زخمی
۵۲۵	به سوی راهی دشوار تر	۳۴۷	نوروز خلیل بیستان
۵۳۱	رهسپاران عملیات	۳۴۹	دشمنی ها و مقاومت
۵۳۹	سوم دی ماه ۶۵	۳۵۹	ماجرای خلیج ناو
۵۴۷	شب عملیات کربلای ۴	۳۶۹	زخمی هور
۵۵۹	چون اروند، خروشان	۳۷۲	جنب و جوشی دیگر
۵۸۹	اندوه خلیل	۳۸۱	فاو، خاطره ی حماسه ها
۵۹۱	نجات کشتی نشستگان	۳۹۱	دی ماه پرمشغله
۶۰۱	شلمچه، وعده گاه خلیل	۳۹۹	بهمن تصمیم ساز
۶۰۷	راخوان مردان جنگ	۴۰۹	عملیات والفجر ۸
۶۱۳	شناسایی های پرخطر	۴۱۳	نبرد در آن سوی اروند
۶۲۱	خلیل مردی همیشه در رزمگاه	۴۲۳	شهادت سرداران
۶۲۷	عملیات کربلای ۵	۴۳۹	باید ایستاد
۶۴۹	کوچ جنگی، سربازان به جاسم	۴۴۵	سردار پابره نه ی جنگ
۶۵۵	جنگ سرنوشت	۴۴۷	بازگشتی اندوه بار
۶۵۹	بیست و نهم دی ماه ۶۵	۴۵۳	در رنای سردار شهید
۶۶۵	سی ام دی ماه ۶۵؛ پایان رنج ها	۴۵۹	دشواری های خط فاو
۶۷۱	شهادت، معراج خلیل	۴۶۳	زخمی خط فاو
۶۷۹	شهر خلیل	۴۶۷	خط پر حادثه
۶۷۹	آلبوم خاطرات	۴۷۳	خلیل، همیشه در میدان

• آغاز نوشته

سردار شهید خلیل مطهرنیا در فروردین ۱۳۳۸ در روستای علی آباد علیا، در چند کیلومتری بسج به دنیا آمد. خردسالی و جوانی اش را در کوچ گذراند. با سختی ها و ناهمواری های زندگی در طبیعت بکر کوه و بیابان همدم شد و در مسیر پرافت و خیز مبارزه با سختی ها جسم و جانفش خسته شد.

خلیل چون نهالی رویداد بر سر آن طبیعت، نسیم و تندباد را آزمود و گرما و سرما را بر جان خرید و سرانجام چون درخت تن در داد، سبز و پایدار ایستاد. من آوازه ی نام خلیل و پهلوانی ها و فرماندهی هایش را در رزمگاه های جنوب و غرب کشور زمانی شنیدم که در شهریور ۶۹ پس از یکصد و هشتاد سال از عراق بازگشته بودم. مشتاق شدم تا از او بیشتر بدانم؛ از راه و رسم زندگی گذشته از سربازک مجاهدانه اش از رفتار جذابش که چگونه ناآشنایان به جهاد را با میدان سپرد و رند می داد از فروتنی و از شجاعتش و سرانجام از شهادتش.

زمان می گذشت و من همچنان مشتاق ترمی شدم تا از خلیل بیشتر بدانم. اما زمانی که صدای راوی روایت فتح سید مرتضی آوینی را بر متن مستند تهیه شده از کربلای ۵ شنیدم که خلیل "سرباخته ی کوی عشق" را، که در وسط میدان فرماندهی می کند با عبارت هایی از جان برآمده خطاب می کند و صحنه ی نبرد را شرح می دهد شیفه تر شدم تا "رذپای خلیل" را از خردسالی تا شهادت دنبال کنم: "آتش انبوه دشمن بر خلیل گلستان شده است و جزاوبر هر که از ملت ابراهیم خلیل تبعیت کند. آیا تو در آن معرکه ای که صفیر گلوله ها و تیر مستقیم تانک ها نفس می برند،

کسی را از خلیل مطهرنیا آرام تردیده ای؟ من که ندیده ام. نه. رمز شجاعتش در آن کلاه بافتنی نیست؛ در سینه ای اوست که وسعت یقین آن را تا بی نهایت گسترده است. حسن نگران است که مبادا تانک های دشمن قایق ها را به گلوله ببندند و خلیل سعی می کند که توپخانه و کاتیوشاهای لشکر را به کمک فرابخواند و دقایقی بعد، باران آتش بر سرتانک های دشمن سرازیر می شود. در جهان امروز سخن گفتن رانندگان غایات الهی آفرینش بسیار غریب می نماید. شیطان زده ها می گویند که این سخنان اساطیر پیشینیان است و لکن ما برای معرفی خود راهی جز این نداریم که از پیوند و اتحاد خویش با راه انبیا و وارثان آن ها سخن بگویم. راه ما راه سیدالشهدا است و آنان پای یقین در این راه نهاده اند آرزوی سرباختن دارند تا به ذبیح اعظم از همه نجات شوند.

تانک های دشمن نزدیک تر شده اند و خلیل نقشی عملیاتی را بار دیگر مرور می کند تا راهی بهتر برای مقابله با تانک ها بیابد. آن ها منتظرند که ترس مرگ ما را به فرار وادارد اما نمی دانند که خلیل هر روز بعد از نماز صبح زیارت عاشورا می خواند. ما این چنین فرموده می داریم: «و این رسم عاشورایی را از امام عاشورا فرا گرفته است که: انی لا اری الموت الا الشعاده والالحیاء مع الظالمین الا برماً... اکنون خلیل مطهرنیا سردر راه عشق باخته و به ذبیح اعظم پیوسته است و از آن جا در ملکوت علیا نظاره می کند خون خدا را که رقد شهادت او در شریان های مردم جهرم می جوشد و آنان را به جناح حسین می بردند. شهادت قلبی است که خون حیات را در شریان های سپاه حق می دواند و آن را زنده می دارد»^۱.

روزهای آغازین فروردین ۱۳۷۸ بود که من نخستین سفر پژوهشی ام را با برادران خلیل به روستای "تل حیدری" و "سه تلان" آغاز کردم؛ روستایی متروک و خموش و خفته در سکوت. با دیدن دیوارهای مخروبه و تپه ها و شیارها، و هر از گاهی

۱. شهید سید مرتضی آوینی، سرباخته ای کوی عشق، مستندی درباره ی سردار شهید خلیل مطهرنیا و کربلای ۵.

صدای آواز پرندگان کوهی، می شد ندای برآمده از جان طبیعت آرام را شنید که خاطره‌ی جنب و جوش‌های ایل را به جانمان می‌نشانند. من از آن روز با شنیدن قصه‌های برادران خلیل، کودکی‌های او و لحظه‌لحظه بزرگ شدنش را بر پرده‌ی خیالم دیدم و از آن لحظه جست و جوگری شدم در پی خلیل. رد پای او را گرفتم و راه افتادم. در هر قدمی که می‌رفتم از دوستانش کمک گرفتم و با هر کدامشان معاشرت کردم و باز در پی او به بیابان‌های پراسیب جبهه‌ها رفتم و درون سنگرهای پرخوار نفوذ کردم و به کوه‌های صعب‌العبور غرب نیز سرزدم.

در شناسایی‌ها، در شب‌های هراسناک و لحظه‌های عملیات بر روی آب‌های هور و در میان نیزارها و چولان‌ها و در گیل‌ولای باتلاق‌ها همه جا خلیل را می‌دیدم. صدای دوست‌های من، که هر کدام راویان صحنه‌ای از زندگی خلیل بودند، تصویرگر لحظه‌لحظه‌های او بودند. منم بود. یازده سال طول کشید تا من از کودکی خلیل تا پشت نهر جابلو در ۱۳۶۵ هجری شمسی کنار او باشم؛ آن‌جا در سنگر رویازی حدود ساعت ده صبح که اوانو در بغل فشرده در کنار چند فرمانده‌ی دیگر، در میان آتش سهمناک گلوله‌ها، منم به تدبیر عملیات می‌پرداخت. او را دیدم که چگونه ترکشی برنده از خمپایه‌ی زمانی، که در هوا بالای سرش منفجر شد، سرشیدای او را قطع کرد و خون قلبش بیسان فریاد ز گلولی عاشق او در هوا پاشیده شد و بدن خسته‌اش آرام گرفت.

کتاب "رد پای خلیل" را با عشق به سردار عاشورایی نوشتم و هر لحظه از زندگی عزیز یاری‌جستم. نوشتم تا یاد خلیل برای ما که غفلت‌زدگی حیرانمان کرده و بماند و زندگی‌اش چراغی فراراه زیستنمان باشد.

این کتاب لحظه‌هایی از چگونگی زیستن او را به ما نشان می‌دهد. زیستنی که در پرتویی از شکوه باطن مصفای اوست.

از همه‌ی کسانی که پذیرفتند تا با آن‌ها مصاحبه کنم یا دست‌نوشته‌های‌شان را در اختیارم قرار دادند سپاسگزارم. فهرست منابع و اسامی آن‌ها به فراخور هر سخن

در پاورقی آورده شده است. از خدای مهربان می‌خواهم که این حاصلِ سعی را
ذخیره‌ی آخرتم گرداند.

عبدالمجید رحمانیان

www.ketab.ir